

۱- نگاهی کوتاه به عملکرد استخبارات خلقی ها .

مردم رنجیده و ستمکش افغانستان که در زیر سیطرهٔ عامل پرورش یافتهٔ سرویس جاسوسی انگلیس [نادر جلاد و خانوادهٔ بیرحم ، سرکوبگر و بدنامش دهه های طولانی را با اختناق ، پیگرد ، تحقیق ، زجر ، شکنجه و زندان ، به توپ پراندن آزادیخواهان و مشروطه طلبان ، فقر و مسکنت و بیسوادی و بیچارگی] سپری نموده بودند ؛ بعد از نخستین روز های کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ و تداوم آن ، بدترین روز های دهشت و اضطراب و هراس را به روی پوست و گوشت و شراین خود تجربه کردند .

در آن روزگاران مختنق و بد فرجام ، خدایان تشنه گرسنهٔ سوسیال امپریالیزم شوروی؛ اهریمنان آدم نما یعنی "خلقی" ها را به اریکهٔ قدرت تعبیه کرده بودند که مردم مظلوم ما را قصابی نمایند ، تا از راه عبور عراده های ماشین عظیم جنگی شان به افغانستان هرگونه مانع برداشته شود و «دستلوت» و دست پروردگان شان را بر تخت عز و جاه و جلال بنشانند ، که نشانند .

دود زهر آگین اختناق ، پیگرد ، گرفتاری ، تحقیق ، شکنجه های وحشیانه و کشتار های دسته جمعی در پلیگون ها ، وحشت و دهشت ، سوگ و ماتم ، سایهٔ سیاه و شومش را بر سراسر کشور ما آن چنان گسترانیده بود که از آسیب آن همه جنایت و خیانت ، هیچ کسی در امن و امان نماند . این جنایتکاران قسی القلب ، که محبوب القلوب روسها بودند ، به خاطری که توسط مردم و فرزندان صدیق و شجاع شان از قدرت به زیر کشیده نشوند ، ده ها هزار انسان آزادیخواه را به نام «ضد انقلاب شکست ناپذیر ۷ ثور» - بعد از شکنجه های وحشیانه - به قتل رساندند .

محافل ، گروه ها و سازمانهای چپ انقلابی که تعدادی از آن ها تازه عرض وجود نموده بودند، شدیداً زیر پیگرد قرار گرفتند . گرفتاری عناصر آزادیخواه ، به خصوص طیف چپ انقلابی روز تا روز بیشتر و بیشتر شده می رفت . « اکسا » که از بطن پر از ریم و خون و کثافت « مصونیت ملی » داوود خان زاده شد [که خود این نهاد یاد شده مولود هیولای «ضبط احوالات» نادر غدار بود که سازمان جاسوسی امپریالیزم انگلیس طراح اصلی آن به شمار می رفت] مادر شد و باشتاب پروسهٔ زایشش را یک شبه طی نموده « کام » را برای امین زائید که در واقع مولود بعدی تکامل نهاد های پیشینهٔ خود بود ، و در برخورد با دشمنانش ده ها بار بیرحمت و وحشیانه تر از اسلافش عمل می کرد .

اعضای خلقی این دستگاه رعب و وحشت و خون و خیانت ؛ به پُست های حساس و کلیدی آن محکم چسپیده بودند . اینها که مطابق اوامر اعضای KGB - که در نقش مشاوران روسی در این نهاد گمارده شده بودند ، با اندک اشتباه بالای اشخاص ؛ حتا کودکان ، آن ها را نیز گرفتار می کردند و به زیر شکنجه می کشیدند . خلقی ها مطابق دستور مشاوران نظامی شوروی دامنهٔ تحقیق و دورهٔ نظارت («عملیات اپراتیف») گرفتار شدگان را دوامدار نمی ساختند ؛ زیرا پلان طراحی شدهٔ تجاوز و تسخیر افغانستان توسط ارتش شوروی درنگ پذیر نبود . تحقیقات توأم با شکنجه های وحشیانه توسط جلادان خلقی طوری صورت می گرفت که متهمان اکثراً در زیر شکنجه های وحشیانهٔ خلقی ها (باید) جان می دادند . دولت کودتا مطابق خواست روسها کار نگهداری زندانیان «تحت نظارت» ، یا به اصطلاح خادی ها دورهٔ «عملیات اپراتیف» را (نه آن طوری که در زمان حاکمیت پرچمی ها تا چندین ماه ؛ حتا چند سال دوام می کرد) هر چه زودتر تمام می کردند . گرفتارشدگان ، به خصوص زندانیانی که بیشترین سوءظن متوجه شان می شد ، در زیر شکنجه های وحشیانه از بین برده می شدند . اعضای اطلاعات شوروی به شمول عناصری از جمهوریهای جنوب شوروی ، مثل تاجیکستان ، ازبکستان ، ترکمنستان آگاهی شان را در رابطه با چگونگی تحقیق و میزان مقاومت زندانی در زیر شکنجه های سیستماتیک گویا غنای بیشتر می بخشیدند .

تمام جنایات و کشتارهای دسته جمعی در ظاهر توسط خلقی ها؛ اما در واقعیت امر به دستور روسها و زیر نظر آنان انجام داده می شد. مطابق سیاست استخباراتی KGB شماری از نخبه های «ضبط احوالات» و پرچمی های نفوذی، مثل غنی خان (مشهور به «غنی زنبور» فعلاً مقیم جرمنی)؛ قاسم خان عینک «مدیر قسم ۳» (مشهور به «قاسم کارتونیک»)؛ قیوم صافی، لطیف شریفی و امثال شان؛ همچنان تاجیک ها و ازبک های شوروی که به نام تاجیک ها و ازبک های افغانستان در این دستگاه نفوذ کرده بودند. نفوذی های KGB از حیطة دید آمران «اکسا» و «کام» دور نگهداشته شده بودند. [*]

بعد از ۶ جدی، که ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان تجاوز کرد و کابل را اشغال نمود، روسها طیف جواسیس پنهان شده شان را در تشکیل خاد مدغم نمودند و پست های مهم و بلند آن را به همین بخش یاد شده؛ همچنان به سایر پرچمی هائی که طور کاملاً مخفی به اعضای کمیته مرکزی [؛ مانند: سلطانعلی کشتمند، دستگیر پنجشیری، محمود بریالی، تهذیب، شرعی جوزجانی، نور احمد نور، فرید مزدک و سایر اعضای کمیته مرکزی] مربوط به ملیت ها، اقوام و تبارهای مختلف کشور [ارتباط داشتند، بدون آن که سایر پرچمی ها از حضور و ارتباط آن ها به تشکیل پرچم با خبر بوده باشند؛ تفویض کردند.

۲- جا به جایی مخفی شدگان؛ شیوه دید و وادیدها در شرایط پیگرد.

در بحبوحه چنین اوضاع خونین و رخداد های سهمگین، ضربات نهایت شدیدی متوجه مردم آزاده کشور، به خصوص محافل، گروه ها و سازمان های طیف چپ انقلابی، که فهمیده ترین شخصیت ها - از لحاظ سیاسی اجتماعی در بین شان وجود داشت - گردید.

[*] روسها از دهه ها پیش می فهمیدند که سیاستمداران در یک کشور قدرت واقعی چندانی ندارند و دائماً تغییر می کنند؛ ولی نهادهای اطلاعاتی آن کشور قدرت واقعی و پشت پرده را در دست داشته و وابسته به افراد هم نیستند و سیستم آن ها همیشه ثابت و نیرومند باقی می ماند؛ از این رو نفوذ مخفیانه در نهاد های اطلاعاتی و امنیتی یک کشور و در اختیار قرار دادن آن نهاد ها ارزانترین و بی درد سرتترین راه تسلط بر آن کشور است. با در نظر داشت همین شگرد شیطنانی تثبیت شده از لحاظ تاریخی بود که روسها از همان ابتدای سرهمبندی «ریاست ضبط احوالات» ظاهر شاه خاین، در فکر نفوذ و کانال کشیدن از اجنت هایش (از ملیت های مختلف شوروی) در این نهاد مخوف شدند؛ مثل «جان محمد کهگدای» که ملا و حافظ قرآن بود، در نقش «پیزار دوز» (کفاش) از «سمرقند» شوروی وارد سمت شمال کشور گردید؛ همچنان پسرش نور محمد خان کهگدای که به درون ارگ شاهی به سمت کاتب در مدیریت «ضبط احوالات ارگ شاهی» مقرر شد و بعداً به حیث «مدیر ضبط احوالات ارگ شاهی» و متعاقب آن به سمت «سرمنشی حضور شاهانه» ارتقاء یافت، و از افغان تبار ها می توان از اختر محمد خان (پدر داکتر نجیب جلال) نام برد. (قابل یاد دهانی است که هادی کریم پنجشیری یک تن از کادر های بالائی «جمعیت دموکراتیک خلق» که رابطه مستقیم و پنهانی با روسها داشت، بنا به دستور آنها «جمعیت دموکراتیک خلق» را (که بعد ها زیر نام «حزب دموکراتیک خلق» عرض وجود کرد) ترک نمود، و زیر عنوان گویا اختلافات با «حزب دموکراتیک خلق»؛ سیاست دفاع از ظاهرشاه «دموکرات» را به گونه علنی دنبال کرد. نامبرده در خفا با احمد شاه مسعود ارتباط داشت. [

سازمان « سرخا » (« سازمان رهائیبخش خلق های افغانستان ») دچار ضربه کشنده ای گردید . در واقع همین ضربه سبب شد از هم بپاشد . در پی آن (به تاریخ ۸ عقرب ۱۳۵۸) دولت کودتا سازمان « اخگر » را به صورت گسترده مورد حمله قرار داد ، و بیشتر از سی تن از اعضای کمیته مرکزی و کادر های مهم این سازمان را دستگیر کرد . در این رابطه باید به نکته ای اشاره کرد که یک تن از بخش مخفی استخبارات فرکسیون خلق که از مدت ها پیش در سازمان اخگر نفوذ کرده بود ، در ضربه خوردن و از هم پاشی این سازمان بی تأثیر نبود . باید تذکر داد : این جاسوس حرفه ئی (« داکتر غفور سنا ») هم اکنون زیر نام مستعار « پولاد » خودش را پنهان کرده و سایت « پیام آزادی » را گویا گردانندگی می نماید .

« گروه انقلابی خلق های افغانستان » بعد ها سازمان « رهائی » و سایر سازمان ها ، همچنان از این ضربات ، صدمات جبران ناپذیری را متحمل شدند . دو سازمان اولی تقریباً از هم پاشید . محافل ، گروه ها و سازمان ها ، یکی پی دیگر خانه های امن و امان و « خانه های تیمی » خود را از دست دادند . اختناق و گرفتاری روز تا روز بیشتر و بیشتر شده می رفت .

از شیوه دید و وادید های سیاسی رفیق ها در زمان سلطنت ظاهر شاه که در نوشته های غیر از خاطرات زندان درنگ به آن از جمله ضرورت های مبرم مبارزاتی شمرده می شود ؛ در این مجال از آن عبور نموده تذکار می دهم که بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ سردار داوود ، که بعد پولیسی اوضاع و حالات چندان محسوس نبود ، و جمهوریت داوود ؛ حتا سیمای ظاهری اش را هم نشان نداده بود ، با آن هم رفیق ها در دید و وادید هایشان جانب احتیاط را رعایت می کردند . حلقه ای که من عضو آن بودم به مسؤولیت رفیق بهمن دایر می شد . تغییرات در حلقه ما هراز گاهی صورت می گرفت . رفیق های تازه جلب شده وارد حلقه می شدند و رفقائی هم بنابر ضرورت ها و رفع مشکلات تخنیکی (با احتیاط و حفظ اصول و ضوابط مخفی کاری) از این حلقه به سایر حلقات انتقال داده می شدند؛ مگر بعد از کودتای منحوس ۷ ثور ۱۳۵۷ که « ساوو » هنوز در میدان خون و آتش پا نگذاشته بود . ما همه از جمله اعضای « سازمان آزادیبخش مردم افغانستان » محسوب می شدیم . سازمان ما (« ساما ») با مشکلات خطرناک سازماندهی و جا به جایی اعضای سازمان و تهیه و تدارک خانه های امن و مخفیگاه های مطمئن دست و پنجه نرم می کرد . یکی از خانه هائی که کم و بیش کادر های مخفی و علنی و بعضاً اعضای مخفی شده کمیته مرکزی در آن تجمع می کردند ، خانه ما بود . از شور بختی خانه ای که در برابر خانه ما موقعیت داشت صاحب آن خلقی بود که دخترش در رادیو تلویزیون آواز می خواند . در ردیف همان خانه ، خانه آخری که منتهی به سرک می شد . در آن سوی سرک مأموریت پولیس موقعیت داشت [خلقی ها که بادرنده خوئی حیوان گونه عمل می کردند آن خانه را غصب نموده صاحب آن را با تمام اعضای فامیلش زندانی کرده ، دفتر مأموریت پولیس را در آن جا انتقال داده بودند] . موقعیت خانه غصب شده طوری بود : که اگر آمر پولیس به پولیس موظف دهن دروازه مأموریت دستور می داد ، پولیس به سهولت می توانست از آن فاصله (تقریباً ۶۰ متری) آمد و شد به چندین خانه - از جمله خانه ما - را هم تحت نظر قرار بدهد .

از منظر اصول مخفی کاری و حفظ نیروی های خودی ، در شرایط اختناق و پیگرد و گرفتاری مبارزان توسط جنایتکاران وحشی « اکسا » و « کام » ؛ استفاده از خانه کادر هائی که زندگی علنی داشتند امری بود کاملاً نامطمئن و نادرست . دولت وابسته کودتای ننگین ۷ ثور ۵۷ ، تمام سازمان های چپ و سایر تشکل های ضد دولتی را در این تنگنا قرار داده بود .

در ماه های حمل و ثور ۱۳۵۸ ، تعدادی از خانه های مخفی زیر ضربه قرار گرفته بود ؛ اوضاع کشور به خصوص شهر کابل و اطراف آن رو به وخامت و تشنج بیشتر نهاده بود . پولیس سیاسی دولت کودتا زیر نظر مستقیم مشاوران روسی ،

شهر و نواحی آن را به شدت تحت نظر قرار داده بودند و با اندکترین شک افراد را گرفتار کرده به شکنجه گاهها انتقال می دادند. گرفتاری معنای نابودی را می رساند.

به روز پنجم و یا ششم ماه اسد ۱۳۵۸ رفیق بهمن به خانه ما آمد و موضوع مخفی شدن دو رفیق [دوکتور] « صدیقه محمودی » (دختر زنده یاد داکتر عبدالرحمان محمودی) و « زاهده محمودی » خواهر زنده یاد لطیف محمودی [را در منزل ما خواستار شد. زنده یاد بهمن نظر ما را در زمینه نگهداری این دو رفیق که مورد پیگرد پولیس سیاسی قرار داشتند، خواستار شد. من گفتم: « ما از لحاظ اقتصادی برای پذیرائی از این رفیق ها کدام مشکلی نداریم و با کمال میل از این دو رفیق پذیرائی خواهیم کرد؛ مگر مسأله جدی این است: هرگاه خانه مورد شک قرار گیرد و پولیس به خانه ما حمله کند، در آن صورت مسؤولیت گرفتاری این دو رفیق را متقبل شده نمی توانیم. ». رفیق بهمن با آرامش خاطرگفت: « در نزدیکی چنین جای ها اقامت رفیق ها کمتر جلب توجه می کند؛ زیرا که اینها هیچ گاه در فکرشان هم خطور نمی کند که دشمنان شان در زیر گوششان جمع شوند. ما این تجربه را داریم؛ همین حالا یکی از خانه ها در نزدیکی یک جای خطرناک موقعیت دارد. ما در آنجا جمع می شویم. در این مورد نباید تشویش کرد [*] بین رفیق مدت زیادی سرور (برادر رفیق بهمن عضو کمیته مرکزی) هم در اینجا (اشاره به خانه ما) شب را سپری می کرد، همینطور استاد مسجدی، دیدیم که چیزی نشد. از این ناحیه دلتان جمع باشد. »

در هر صورت بعد از مدتی گپ وگفت سر انجام تصمیم گرفته شد که آن دو رفیق را به خانه ما بیاورند.

یکی یا دو روز بعد، که سیاهی نیمه روشن شام به آهستگی جایش را به تیرگی شب می داد؛ دروازه کوچی ما با ضرباتی که به گوش آشنا بود، به صدا درآمد. باخود گفتم حتماً رفیق بهمن است. باشتاب؛ اما بی سرو صدا به جانب دروازه کوچی شتافته، پیش از آن که دروازه را باز نمایم - بنا به روال گذشته - اول از درز کشیده شده به داخل دروازه، به بیرون نگاه کردم، رفیق بهمن و دو رفیق دیگر در عقب دروازه ایستاده بودند. بیدرنگ و بی صدا در را باز نمودم. رفقاء داخل شدند.

زمان گاهی به کندی، گاهی هم به تندی سپری می شد. پسر در آن زمان هشت سال داشت از خواهرش چهار سال بزرگتر بود، هردو به دو رفیق مهمان انس گرفتند.

روزانه من و رحیمه به محل کار خود می رفتیم. عصر روز که به خانه باز می گشتیم اولادها را خوش و خندان می یافتیم؛ زیرا دو رفیق مخفی شده آن دو را از چنگال تنهائی آمیخته با دلهره نجات داده بودند.

در آن سالها من به سمت عضو در ریاست احصائیه و پلان وزارت تعلیم و تربیه (وزارت معارف) کار می کردم. رحیمه که قبل از کودتای ننگین خلقی ها به حیث مدیره عمومی «سرویس عقلی و عصبی» و «آرشیف طبی» درحال خدمت به مریضان هموطنش بود؛ آدمکشان حزب حاکم (خلقی ها)، وی را که کارمند رتبه چهار دولتی بود، به سبب عدم پذیرش عضویت در حزب منفور شان، از پست مدیریت عمومی «آرشیف طبی» و «سرویس عقلی و عصبی»، عاقدانه تنزیل مقام داده، وی را طور جزائی به کار رهنمائی مریضان در دهلیز «کلینیک مرکزی» پل باغ عمومی شهر کابل، توظیف کردند (کاری را که پیش از وی خدمه ها انجام می دادند).

[*] - بعداً در زندان پلچرخی دانستم که « در نزدیکی یک جای خطرناک » خانه نجیب بود که در سرک پهلوی لیسه عالی حبیبیه نزدیک به سفارت پولند موقعیت داشت و محل اختفای همیشگی (د. ه. م) و بعد از تشکیل ساوو جای جلسه برگزاری های متناوب جلسات رفیق های مرکزی سازمان بود که رفیق های مرکزی ساوو در همین خانه دستگیر شدند [.

بعد از کودتای ننگین ۷ ثور، خلقی ها شماری از رفیق ها ، از جمله (ه . م .) ، بهمن ، مسجدی و لطیف محمودی مخفی شدند . رفیق بهمن قبل از کودتای منحوس ثور هم عضو رابط حلقه ای که در خانه ما دایر می شد ، بود . بعد از کودتا ، همچنان مسؤولیت دایر نمودن حلقه ما را به عهده داشت (که بعد از به وجود آمدن ساوو هم مدت کوتاهی مسؤولیت حلقه ما را داشت) . زمانی که پولیس سیاسی « اکسا » بر شدت نظارت و پیگرد سازمان های سیاسی ، به خصوص طیف چپ انقلابی افزود ، در نتیجه عرصه فعالیت رفیق ها روز تا روز تنگتر شد ؛ ساحة کار سیاسی رفیق بهمن بیشتر در نواحی چهاردهی و دورتر از آن (دامنه کوه های « قروغ ») بود ؛ تصمیم رهبری سازمان ما بر آن شد ، تا اطلاع بعدی حلقات طور جمعی دایر نشود . مسؤول هر حلقه ، توظیف شده بود تا سایر رفقای حلقه اش را به تنهایی ؛ یعنی جدا جدا (و در روز های از پیش تعیین شده) ببیند . بعداً گزارش دید و وادید های همان رفیق را با سایر اعضای حلقه آن رفیق و همینطور حلقات پائین و پائینترش دریافت نموده ، در وقت معینه به رفیق بالائی خود (که عضو کمیته مرکزی بود) ، بسپارد و وقت تماس آینده را در روزی غیر از روز قبلی با تغییر ساعت و تغییر محل دید ، تعیین نماید . به گونه مثال : رفیق ها سر وعده - حین عبور از سرک - زمانی که رفیق پائینی از پهلوی رفیق مسؤولش عبور می کرد ، با رمز قرار دادی (بدون آن که با هم سلام و علیک و جور بخیری نمایند) از احوال رفقائی که مسؤول آن ها بود ؛ اطلاع می داد . به گونه مثال هر گاه وضع به حالت عادی جریان می داشت ، رفیق با شانه کردن موی سرش و یا با افشاندن آب بینی در دستمالی به رنگ ... و یا با خاریدن گوش راست و یا با برداشتن عینک از روی چشمش و یا محکم کردن بند بوتش ، به رفیق مسؤول می فهماند کدام مشکلی به میان نیامده در غیر آن مثلاً به مجردی که از پهلوی هم عبور می نمودند ، با ایماء و اشارات قراردادی (از پیش تعیین شده) اوضاع نادرست را به اطلاع رفیق مسؤول حلقه می رساندند ، در چنین حالت ، در دیدار بعدی گزارش کتبی را مخفیانه از همان رفیق (با همان شگرد) می گرفت . در صورتی که رفیق به همان روز و همان ساعت و دقیقه در جای تعیین شده نمی توانست حاضر شود ، فردای آن روز و یا پس فردای آن (نه در کوچه قبلی) ؛ بلکه در کوچه و یا سرک و یا دکان و یا جای دیگر (از پیش تعیین شده) ، سر ساعت و دقیقه می آمد . نیامدن به محل معنایش چنین بود که کدام حادثه ناگوار اتفاق افتاده ، مسؤول حلقه بیدرنگ موضوع را به عضو بالائی گزارش می داد - بیان مشرح میکانیزم بسیار پیچیده شیوه های رابطه گرفتن و چگونگی شناخت تعقیب کننده و شیوه خنثی سازی پیگرد پولیس سیاسی در آن شرایط اختناق وحشتناک ، که اندکترین اشتباه ، (برای لحظه ای عدم تمرکز و هوشیاری خود را از دست دادن) به چنگ دشمن افتادن بود ؛ مستلزم نوشته جداگانه است . به امید آن که مجال بیشتر دست دهد ، تا تجربیات سازمان را در این زمینه مفصلتر به تصویر بکشم .

رفیق مسجدی که پیش از حالت اضطراری (بعد از رفیق بهمن) عضو رابط من بود ، زمانی که به خانه ما می آمد ، در همان روز رحیمه به شفاخانه نمی رفت . لباس های شستگی اش را که آماده شده بود ، پیش از آمدنش به خانه ما به تشناب جانشوئی می گذاشت . استاد بعد از استحمام وارد اتاقی که به رفیق ها تخصیص داده شده بود ، داخل می شد . یک زمانی ، رفیق با صمیمیت خطاب به رحیمه چنین گفته بود :

« رحیمه جان در دسترخوان چیز های زیادی دیده می شود ، ما که مهمان نیستیم ، همه با هم رفیق هستیم . این درست نیست . ما روا دار مصارف زیاد رفیق ها نیستیم ، لطفاً در روز های آمدنم خودت را دچار زحمت نسا ، هر غذائی که داشتی با هم صرف می نمائیم »

رحیمه که همانند هر کمونیست رفیقی است ، مهربان ، دلسوز ، بیدار و فداکار ، به پاسخ استاد مسجدی گفته

بود :

« استاد این را می دانم که بسیاری از رفیق ها وضع اقتصادی خوبی ندارند ، قادر نیستند غذای مورد نیاز رفقای مخفی را تهیه نمایند . آن ها با صداقت رفیقانه هر چه که دارند ، همان را مخلصانه روی دسترخوان می گذارند ؛ ما که

نسبت به آن رفیق ها وضع اقتصادی کم و بیش بهتری داریم ؛ چرا به اصطلاح « خدا و هست » گفته به غذای اندک اکتفاء نمائیم ، تا زمانی که وضع اقتصادی ما اجازه می دهد ، نباید نسبت به رفیق ها بی توجه باشیم . استاد ، شما و سایر رفقای مرکزی در سالهای اکتفاء آفتاب نگرفته درخانه های مخفی و نیمه روشن زندگی می نمائید ؛ مخصوصاً شما با پای پیاده راه های دور را طی نموده به صوب مقصد روان می شوید. از همین سبب به مواد غذایی مکفی وبا کیفیت بیشتر نیاز دارید ، این دیگر قابل یاد آوری نیست .

یکی از روزهای زندان ، زمانی که من و استاد مسجدی به فکر پیدا کردن قطی خالی گوگرد بودیم ، تا شبش های هجوم آورده به تن و لباسهای خود را در آن انداخته در نوبت تشناب قطی مملو از شیش را به بیرل کثافات بیندازیم ؛ استاد به یکبارگی به یاد روز های پیش از گرفتاری افتاد . موجی از سپاس رفیقانه برخطوط سیمای نجیبش نمایان گردید . بعد از لحظاتی درنگ از « زحمات » رحیمه یاد نمود که چگونه بخاری تشناب را پیش از آمدنش روشن می نمود ، آب جوش و لباس های قبلاً شسته و اتو کشیده وی را در اختیارش قرار می داد و توجه زیادی به مواد غذایی مورد نیاز وی و سایر رفقاء داشت .

بعد از اقامت دو رفیق در خانه ما ، این رفیق اندیشمند و اسطوره مقاومت ؛ یعنی استاد مسجدی کماکان به آمدنش ادامه می داد [قبل از رفیق مسجدی عضو رابط حلقه ای که در خانه ما دایر می شد رفیق بهمن بود] و از وضع فامیل هردو عضو مخفی شده («صدیقه محمودی» و «زاهده محمودی») آن ها را آگاه می ساخت ؛ همینطور از چگونگی وضع رفقای مخفی شده به فامیل هایشان اطمینان می داد .

هنگامی که به دیدن رفیق های مخفی شده می آمد ، شب را هم در خانه ما سپری می نمود . صحبت ها پیرامون مسایل سیاسی میان چهار تن اعضای سازمان از یکطرف و استاد مسجدی از جانب دیگر تا نیمه های شب ادامه می یافت [*]

[*] - رفیق مسجدی را ، که راههای دور و دراز را پای پیاده می پیمود ؛ شماری از رفیق ها « پیاده گرد » می گفتند . زنده یاد تحصیلات عالی اش را در رشته فزیک و ... در استرالیا به پایان رسانده بود و در تربیه معلم ، بعضاً در فاکولتته ساینس هم تدریس می کرد . استاد برخورد اجتماعی پر جاذبه ای داشت ؛ حتا اعضای نفوذی استخبارات در میان چپ انقلابی ، بعضاً به خاطر جلب نظر سایر زندانیان چپ انقلابی از وی به ستایش می پرداختند ، حتا خارج از زندان - آن هم سه دهه بعد - یکی از آنان «داکتر غفور سنا» (زیر پوشش "مائویست" با نام مستعار «پولاد» که قبلاً در موردش نوشتیم) روزی - شیادانه - در صحبت تلیفونی اش با من چنین گفت :

« استاد مسجدی در میان شاگردانش در هرات محبوبیت زیاد داشت ، چنانچه زمانی که به کابل تبدیل شد تعداد شاگردانش که برای خدا حافظی در میدان هوایی هرات آمده بودند ؛ چنان زیاد بود که مأمورین دولت در میدان هوایی سراسیمه شده فکر کردند تظاهراتی علیه دولت در حال وقوع است . بدرقه کنندگان را پراکنده ساختند... » . این بازتاب واقعیت محبوبیت آن زنده یاد بود که گوینده برای تثبیت گویا «هویت مبارزاتی» کذائی اش در گذشته ، خود را به مثابه یکی از هواداران جنبش دموکراتیک نوین افغانستان در دهه پنجاه ؛ بارها مطرح می کرد . زمانی که برای نخستین بار ماسک و مکیاز دروغین این عضو «کام» و «اکسا» و «خاد» را از چهره اش برداشتیم جست شخصیت خودش را آشکار ساخته دریک و یا دو نوشته اش _ که بعداً آن را تصحیح نمود - به گونه مختصر ؛ اما تحقیر آمیزی از شهدای «ساوو» یاد آوری نموده است [